

احمد بهشتی

اندیشه‌های علوی در نامه‌های نهج البلاغه
(ادامه نامه ۱۸)

اخلاق علوی

در بخشی از نامه -که سید رضی در نهج البلاغه آورده- به ابن عباس توصیه می‌شود که با بنی تمیم نیز که بخشی از مردم بصره‌اند، به ملاطفت و مدارا رفتار کند. می‌توان گفت: اگر قرآن معجزه اول اسلام و پیام آور صاحب‌نام آن است، اخلاق؛ معجزه دوم اوست. این معجزه دوم، گستره‌ای وسیع و عریض و طویل دارد. اخلاق اسلامی تنها در برابر دوستان متجلی نمی‌شود، بلکه شامل دشمنان هم می‌شود. آنها که رهبر را یاری کرده‌اند، نه تنها باید از اخلاق نیک وی برخوردار شوند، بلکه متخلفان نیز باید در پرتو اخلاق نیک رهبر، از خلاف و شقاق، به یگانگی و وفاق آورده شوند.

اخلاق اسلامی باید چهره زیبای خود را در میدان جنگ و در قلمرو دشمنان و در برابر اسیران و زندانیان و در محکمه و بازار و سیاست و ارتش و مدرسه و دانشگاه و خانواده و صنعت و کشاورزی نشان دهد. و به همین جهت است که آن سفیر آسمانی و آن رهبر جاودانی، خود را چنین معرفی کرد که برای اتمام مکارم اخلاق آمده است و می‌خواهد اخلاق را از دامنه به قلّه و از زمین به آسمان برد و انسان را همتای فرشتگان، بلکه برتر از آنان قرار دهد.

بی‌جهت نیست که مردم مکه را در روز فتح، بعد از آن‌همه سرپیچی و

کج روی، مشمول عفو عمومی قرار می دهد و از آن پس با آنان همچون دیگر برادران و خواهران مسلمان رفتار می کند. تو گویی هیچ لگه سیاهی در پرونده آنها ثبت نشده و هیچ سابقه بدی در هیچ خاطره ای از آنها وجود ندارد.

تنها علی علیه السلام بود که به عمق اخلاق اسلامی پی برده و با گستره وسیع آن آشنا بود و در حقیقت به همان اخلاقی پایبند بود که رهبرش بود و به همان شیوه ای می زیست که معلمش زیسته بود و به همان اوصافی آراسته بود که پیشوا و مقتدایش آراسته بود و به همین جهت، رفتارش با مردم بصره، عیناً با رفتار پیامبر خدا - محمد مصطفی صلی الله علیه و آله - با مردم مکه منطبق بود.

آنها که رهبر را یاری کرده اند،
نه تنها باید از اخلاق نیک وی
برخوردار شوند، بلکه متخلفان
نیز باید در پرتو اخلاق نیک
رهبر، از خلاف و شقاق، به
یگانگی و وفاق آورده شوند

اگر مردم مکه شرک در عبادت داشتند،
مردم بصره شرک در اطاعت داشتند. اگر
مردم مکه در حکومت عدل نبوی، خلل
ایجاد می کردند و چوب لای چرخ
می گذاشتند، مردم بصره می خواستند
سدی محکم در برابر حکومت عدل
علوی - که ادامه همان حکومت عدل
نبوی بود - فراهم آورند. تنها فرق مردم

مکه با مردم بصره این بود که آنها مقاومت نکردند و بدون جنگ و خونریزی تسلیم شدند؛ ولی اینها با پشت سر نهادن هزاران کشته، تسلیم شدند و اخلاق زیبا و ملاحظت بی همتای علوی به آنها آرامش بخشید.

بنی تمیم که مورد تعرض ابن عباس واقع شده و خشونت اخلاقی حاکم، آنها را وحشت زده کرده بود، بر دیگر مردم بصره امتیازهایی داشتند و آن این که اولاً در میان آنها شخصیت هایی ظهور کرده بودند که حاکی از استعداد و لیاقت و شایستگی

آنها بود و ثانیاً از خویشاوندان و ارحام بنی هاشم بودند و جا داشت که ابن عباس به این دو ویژگی بنی تمیم توجه می‌کرد و با آنها به گونه‌ای رفتار می‌کرد که در مدرسه اخلاقی علوی، نمره‌ای عالی می‌گرفت و در پرونده سیاسی او به عنوان سند افتخار ثبت و ضبط می‌شد.

متأسفانه گزارش‌هایی که چشم‌های بیدار و شخصیت‌های گرفتار بنی تمیم به آن امام همام داده‌اند، موجب تکدر خاطر خطیر الگو و مقتدای پرهیزکاران شده

تنها علی علیه السلام بود که به عمق اخلاق اسلامی پی برده و با گستره وسیع آن آشنا بود و در حقیقت به همان اخلاقی پایبند بود که رهبرش بود و به همان شیوه‌ای می‌زیست که معلمش زیسته بود و به همان اوصافی آراسته بود که پیشوا و مقتدایش آراسته بود

است. به همین جهت، پس از اشاره‌ای به گزارش‌های رسیده، موقعیت بنی تمیم را گوش‌زد کرد و انتظار خود را از حاکم بصره به اطلاع وی رسانید.^۱

سخن از سوابق درخشان بنی تمیم گفتن، به معنای شخصیت بخشیدن به آنهاست تا مبادا دچار عقده یا احساس حقارت شوند و از کاروان تلاش در راه خدمت به اسلام ناب و ولایت علوی باز بمانند. و سخن از خویشاوندی آنها به میان آوردن، به معنای تحریک عواطف آنهاست^۲ تا

۱. «و قد بَلَغَنِي تَمِيمُ بْنُ تَمِيمٍ وَ غُلَطَّةُكَ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَنْبِ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخِرُ وَ إِنَّهُمْ لَمْ يَشْبِقُوا بِرَوْعٍ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَ لَا إِسْلَامٍ وَ إِنَّ لَهُمْ بِنَا زَجْمًا مَأْسَةً وَ قَرَابَةً خَاصَّةً، نَحْنُ مَا جُورُونَ عَلَى صِلَتِهَا وَ مَا جُورُونَ عَلَى قَطِيعَتِهَا.

۲. گفته‌اند: نسب بنی هاشم و بنی تمیم به الیاس بن مضر، جد شانزدهم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسد. (شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۸۶۰، ذیل نامه ۱۸).

بدانند که هرگونه خطایی در نظر پاک مولا قابل اغماض است و زمینه‌های جذب، چندان قوی است که راهی برای دفع نیست.

وظیفه ابن عباس

او باید با شناخت دقیق اخلاق سیاسی علوی، مجری نیات و تحقق بخش روحیات رهبر و مولا و مقتدای خود باشد و بداند که اگر غیر از این کند، خود را در دیدگاه او حقیر می‌سازد و مقام و منزلت و اعتبار و احترام خود را از دست می‌دهد. در عین حال، حضرتش، شخصیت والای ابن عباس را بی اعتبار و تحقیر نمی‌کند؛ چراکه او را ابوالعباس خطاب می‌کند و به قول ابن میثم^۱ هرگاه عرب بخواهد کسی را اکرام کند، او را به کنیه می‌خواند و ابوالعباس عبدالله بن عباس بوده است و این هم جلوه‌ای دیگر از مکارم اخلاقی علوی است. چراکه دلیلی ندارد که برای جذب بنی تمیم، شخصیتی چون ابن عباس، آزرده و -خدای ناکرده- دفع و طرد شود و وجود گرانبهای او منزوی گردد و جامعه از فیض وجود او محروم ماند. حضرتش پس از خطاب احترام آمیز به ابوالعباس، برای او طلب رحمت می‌کند و او را مشمول دعای پرفیض و برکت خویش می‌سازد. کاری که در نامه‌های دیگر، کمتر به نمونه آن برمی‌خوریم. قطعاً دعای امام علی علیه السلام همچون شمشیرش کارگر بود. شمشیرش جان‌ستان کفر و شرک؛ و حیات بخش ایمان و اخلاص بود و هیچ ضربتی از او ناکارآمد نبود. دعایش نیز چنین بود.

آنگاه او را به مدارا و ملایمت و رِیع و ملاطفت فرامی‌خواند، اعم از این که آنچه از دست و زبان وی جاری می‌شود، خیر باشد یا شر، پاداش باشد یا کیفر،

۱. شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، ذیل نامه ۱۸.

تشکر باشد یا مؤاخذه، نصیحت باشد یا محاکمه، اندرز و ستایش باشد یا پرخاش و ملامت. او مجری اخلاق و سیاست علوی است و باید در همه حال، مدارا پیشه کند و هرگز دستخوش افراط و تفریط، یا قصور و تقصیر، یا کوتاهی و زیاده‌روی نشود. تنها در این صورت است که می‌توان او را مجری سرافراز و مطیع بی‌انباز سیاست علوی دانست.^۱

ابن عباس - بلکه همه حاکمان و کارگزاران - باید بدانند که اگر حاکمی مرتکب

حاکم، با چشم‌های بیدار خود و جاسوسان خود، مراقب کارگزار خود باشد و در صدد اصلاح او برآید و اگر مجازات لازم باشد، بدون پروا و بدون هرگونه ملاحظه‌ای، کیفرش دهد، تا مایه عبرت دیگران شود و کسی را یارای تخلف و قانون‌شکنی نباشد

خطایی شد، کارگزاران او با او شریکند و اگر کارگزاری تخلفی کرد، حاکم در جرم او شریک است. مگر این‌که کارگزار، حاکم را نهی از منکر کند و در صورت بی‌اثر بودن از

او کناره‌گیری کند و از وی تبری جوید و نیز، حاکم، با چشم‌های بیدار خود و جاسوسان خود، مراقب کارگزار خود باشد و در صدد اصلاح او برآید و اگر مجازات لازم باشد، بدون پروا و بدون هرگونه ملاحظه‌ای، کیفرش دهد، تا مایه عبرت دیگران شود و کسی را یارای تخلف و قانون‌شکنی نباشد.^۲

می‌توان گفت: برای کارگزاران و یاران و همکاران علوی بزرگ‌ترین امتیاز این است که همواره در جایگاه والای حسن ظنّ پیشوا و مولا و رهبر و مقتدای خود

۱. فاریح - أبوالعباس - فیما جرى علی یدک و لسانک من خیر و شرّ.

۲. فأتانا شریکان فی ذلک.

باشند و هرگز کاری نکنند که رأی او را درباره خود سست گردانند و اراده او را درباره خود، دیگرگون سازند و خدای ناکرده از چشم او بیفتند و اعتماد او را از خود سلب کنند. در این صورت، در امتحان کارگزاری در حکومت علوی و نیابت از مقام عظام و بی‌همتای امامت و ولایت، رد می‌شوند و راهی که باید تا قیام قیامت، به وسیله یاران خالص و مخلص و دوستان بی‌ریب و ریا و برادران خالی از غلّ و غش و نیرنگ و دغا ادامه و استمرار یابد، منقطع و گم می‌شود.

از ابن عباس خواسته می‌شود کاری نکنند که از جایگاه گمان نیک مولا سقوط کند و رأی مولا را درباره خود سست گردانند.^۱ این دستور، نشان می‌دهد که هنوز ابوالعباس از جایگاه گمان نیک رهبر و امام و مقتدا و الگوی خویش ساقط نشده و رأی او درباره او سست نشده است و این خود، ستایشی تشویق‌آمیز و سپاسی تکریم‌انگیز و هدیه‌ای حرکت‌آفرین و پاداشی دل‌نشین برای اوست و در عین حال مدال افتخاری است بر سینه پاک و بی‌کینه وی که شایسته است با آن، تا قیام قیامت، بر زمین و زمان فخر بفروشد و الگویی بشود برای همه آنهایی که می‌خواهند با راه و رسم علوی زندگی کنند و از راه و رسم اموی بپرهیزند.

نامه با سلامی پایان می‌پذیرد. واضح است که سلام و درود بر کسانی است که اهلیت و شایستگی دارند.

۱. و تَمَنُّ عِنْدَ صَالِحٍ ظَنِّي بِكَ وَ لَا يَفِيلُنَّ رَأْيِي نَبِيَّكَ، وَالسَّلَام.